| تاریخ دریافت:۱۳۹۹/۱/۲۸ | تاریخ پذیرش:۱۳۹۹/۳/۲۶ |

امکان‌سنجی اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق

محمد عشایری منفرد

استادیار مجتمع زبان و فرهنگ جامعةالمصطفی العالمیه و عضو انجمن فقه و حقوق حوزهٔ علمیهٔ قم. قم. ایران.

m.ashaiery@gmail.com

چکیده

در برخی مسائل دانش فقه دو حق وجود دارد که مکلف قادر به ادای هر دو حق نیست؛ این مسائل را می‌توان تحت عنوان واحدی به نام تزاحم حقوق گرد آورد. تزاحم حقوق و مرجحات آن به‌صورت مستقل در دانش اصول بررسی نشده است و در دانش فقه هم تنها داده‌های ازهم‌گسسته و نامتمرکزی در برخی فروع فقهی یافت می‌شود. فقدان نظریهٔ مستقلی در باب مرجحات باب تزاحم حقوق، فقیهان را وادار کرده است که برای برون‌رفت از تزاحم حقوق از همان قانون اهم و مهم، که در دانش اصول برای برون‌رفت از تزاحم احکام توصیه شده است، استفاده کنند. مشکلی که در اینجا وجود دارد این است که قانون اهم و مهم بر مبانی خاصی استوار است که با توجه به آن مبانی، کاربرد آن در تزاحم حقوق با موانعی مواجه می‌شود. اینکه مبانی قانون اهم و مهم چیست و در هریک از گونه‌های تزاحم حقوق برای استفاده از آن چه مشکلاتی وجود دارد، مسئله‌ای است که این تحقیق به آن پرداخته و سعی کرده است با استفاده از روش‌های فقهی و اصول فقهی و با تکیه بر منابع دانش فقه و اصول فقه به این نتیجه برسد که در تزاحم حقوق مالی امکان اجرای قانون اهم و مهم وجود ندارد، اما در تزاحم حقوق غیرمالی امکان استفاده از آن وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: اهم و مهم، تزاحم احکام، تزاحم حقوق، حق، حکم، حق مالی، حق غیرمالی.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

مقدمه

احکام شـــرعی پس از آنکه در مقام جعل، توسط شارع جعل می‌شوند، در مقام امتثال ممکن است با یکدیگر به‌گونه‌ای تنافی بیابند که برای مکلف عمل به هر دو تکلیف میســـر نباشد. این چالش در دانش فقه به باب تزاحم اختصاص دارد که پس از شـــیخ اعظم انصاری (رحمةاللّه علیه) و از زمان محقق خراســـانی بحث‌های روش‌شناختی آن به دانش اصول کشیده شد و بعداً توسط محقق نائینی (رحمةاللّه علیه) تا اندازهٔ چشـــمگیری اوج یافت. الگوی محقق نائینـــی برای برون‌رفت از تزاحم احکام، اســـتفاده از قانون اهم و مهم و چند ســـازوکار جایگزین دیگر بود. شاگردان محقق نائینی دیدگاه او را به چالش کشیدند و نشان دادند که تنها راه برون‌رفت از تزاحم احکام، قانون اهم و مهم است و ســـازوکارهای دیگر یا اصلاً سازوکار مناسبی نیســـتند یا اینکه اگر سازوکار مناسبی هستند تفاوتی با قانون اهم و مهم ندارند و به همان قانون اهم و مهم بازمی‌گردند. مسئلهٔ تزاحم احکام در فقه اهل تســـنن نیز با عنوان فقه‌الاولویات بررسی می‌شود و بخش مهمی از فقه کنونی اهل تسنن را تشکیل می‌دهد.

آن‌چنان که احکام شـــرعی با یکدیگر تزاحم می‌یابند، حقوق نیز گاه با یکدیگر تزاحم می‌یابند. در دانش فقه و دانش اصولِ فقه باب مســـتقلی به نام تزاحم حقوق تبویب نشـــده است. برای همین اســـت که وقتی فقیهان با چالش تزاحم حقوق مواجه می‌شـــوند، از همان سازوکاری که در تزاحم احکام پذیرفته شده است (قانون اهم و مهم)، استفاده می‌کنند. مشکلی که در اینجا وجود دارد این اســـت که بین حکم شرعی و حق تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد و همین تفاوت‌ها ممکن است اجراپذیربودن قانون اهم و مهم را در تزاحم حقوق با تردید جدی مواجه کند.

اینک پرسش این تحقیق آن است که مشکلات و موانع اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق چیست؟ برای حل این مسئله به ناچار ابتدا باید به بازتبیین حق و حکم و تفاوت‌های آن‌ها پرداخت و براســـاس «تفاوت‌های حق و حکـــم، باب تزاحم حقوق را نیز از بـــاب تزاحم احکام جدا کرد». ســـپس به بازتبیین قانون اهم و مهم و مبانی آن پرداخت و سرانجام براساس همین بازتبیین نشان داد که مبانی قانون اهم و مهم، در تزاحم حقوق، اجرای این قانون را با چه مشـــکلاتی مواجه می‌کند؟ ازاین‌رو، این مقاله در ســـه بخش سامان می‌یابد که در بخش اول به خوانش مفهومی حق و تزاحم حقوق، در بخش دوم به مبناکاوی قانون اهم و مهم و در بخش ســـوم به بررسی چالش‌های اجرای اهم و مهم در تزاحم حقوق می‌پردازد.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

حق و حکم

هرچند مشهور این است که حق یکی از مجعولات شرعی خداوند است که با حکم شرعی تفاوت دارد، اما برخی از فقیهان حق را مجعول جداگانه‌ای نمی‌دانند (خویی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: صص ۳۳۹ و ۳۴۰). این مقاله با مفروض‌انگاشـــتن همان مبنای مشهور، که حق را مجعول شرعی جداگانه‌ای می‌دانند، شکل می‌گیرد و پیش از هر چیز به تعریف حق و تمایز آن از حکم شرعی می‌پردازد.

چیستی حق

حـــق در معنای لغوی‌اش به معنای وجوب و ثبوت اســـت (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ص ۱۵) اما ازنظر اصطلاحی دو کاربرد دارد: در یک کاربرد با معنایی عام به همهٔ مجعولات شـــارع (چه حق، چه حکم شرعی وضعی و چه حکم شـــرعی تکلیفی) اطلاق می‌شود (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ص ۳۳)، در کاربرد دوم معنای خاصی دارد که در مقابل حکم شـــرعی اســـت و بررســـی جدی و نظام‌مند آن پس از شیخ اعظم انصاری در میان فقیهان امامیه شروع شده است.

تعریف‌های ارائه‌شده از حق را ـ اگر از پاره‌ای اختلافات جزئی چشم‌پوشی شود ـ می‌توان در سه طیف دســـته‌بندی کرد: طیف اول را کسانی تشکیل می‌دهند که حق را ملک (یا شبه ملک) می‌دانند، طیف دوم را فقیهانی تشکیل می‌دهند که حق را امری جدای از ملک می‌دانند که نه ملک است و نه به ملک شباهت دارد، طیف سوم نیز فقیهانی هستند که حق را چیزی جدای از حکم نمی‌دانند.

شـــیخ اعظم انصاری (انصاری، ۱۴۱۵ق.ب، ج ۵: ص ۱۱)، محقق نائینی (نائینی، ۱۳۷۳ش، ج ۱: ص ۴۱) و صاحـــب عروةالوثقی (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ص ۵۵) و دیگر کســـانی که در طیف نخســـت قرار می‌گیرند مدعی‌اند حق، گونه‌ای از ملکیت یا مرتبهٔ ضعیفی از آن اســـت که به‌وســـیلهٔ من له‌الحق اسقاط‌پذیر است. محقق خراســـانی (خراسانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ص ۴)، مرحوم خوانســـاری (خوانســـاری، ۱۴۰۵ق، ج ۳: صص ۶۹ و ۷۰)، محقق اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ص ۱۷) و امـــام خمینی (امام خمینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ص ۳۹) و دیگر کســـانی که در طیـــف دوم قرار می‌گیرند بر این عقیده‌اند که حق به‌صورت مطلق نه از قبیل ملک اســـت و نه از قبیل سلطنت، بلکه باید آن را اعتبار دیگری دانست که آثار مخصوصی دارد و ازجمله آثارش همین ســـلطنت است. محقق خویی، که در طیف ســـوم قرار می‌گیرد، معتقد است حق چیزی جز همان حکم شرعی نیســـت و آنچه حق نامیده شده، یک حکم وضعی به نام «ترخیص» است که ازسوی شارع جعل شده و برخی از گونه‌های آن اسقاط‌پذیر و برخی دیگر هم اسقاط‌ناپذیر است (خویی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ص ۳۳۹).

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

جســـتار در آثار محقق خویی نشـــان می‌دهد که هرچند وی ظاهراً حـــق را به حکم بازگردانده اســـت، در جای‌جای آثار فقهی خود از حقوق هم یاد کرده اســـت؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت وی آنچه را که دیگران حکم می‌نامند، حکم بالمعنی الاخص و آنچه را که دیگران حق می‌نامند، حکم بالمعنی الاعم می‌داند و این اختلافی که بین ایشان و دیگران در نام‌گذاری وجود دارد موجب نشده است که در احکام اصلیِ حق (یا همان حکم بالمعنی الاعم) نیز اختلافی بین ایشان و مشهور بروز کند. تنها اختلافی که وجود دارد این است که وی ازطریق اثبات حق‌بودن به اثبات لوازم حق (مانند اســـقاط‌پذیری، نقل‌پذیری وغیره) نمی‌پردازد، بلکه در هر یک از حقـــوق به ادلهٔ همان حق رجوع می‌کند تا از روی ادله، اسقاط‌پذیری یا نقل‌پذیری یا غیره را برای آن اثبات کند.

ارکان حق

حق با چند رکن محقق می‌شـــود که عبارت‌اند از: من له‌الحق، من علیه‌الحق، متعلَّق حق و ســـبب حـــق، برای مثال خیار حیوان یک حق اســـت کـــه رکن اولش (من له‌الحق) مشـــتری، رکن دومش (من علیه‌الحق) فروشـــنده، متعلَّقش، بنابر دیدگاه مشهور، عقد و ســـببش نیز شراءالحیوان است. بااین‌حال، باید توجه داشـــت که فقیهان برای اثبات هر حق به یک دلیل شـــرعی از ادلهٔ اربعه باید استناد کنند؛ ازاین‌رو، شاید بتوان دلیل اثباتی حق را نیز رکن فقهی حق نامید.

ملاک تأدیه حق

جســـتار در متون روایی و فقهی نشان می‌دهد که ملاک تأدیه حق‌الناس یکی از این سه چیز است: تأدیه حق توســـط من علیه‌الحق، اسقاط حق توســـط ذی‌حق یا جلب رضایت ذی‌حق. ازجمله این متون روایی و فقهی که این سه‌گانه را تأیید می‌کند، می‌توان به این موارد اشاره کرد؛

در صحیحهٔ عمربن یزید ســـخن از بدهکاری به‌میان آمده اســـت که در زمان حیات بستانکار، بدهی‌اش را نپرداخته و آن‌قدر تأخیر کرده که بستانکار از دنیا رفته است و سپس با وارثان او مصالحه کرده است. بدیهی است که در این مصالحه ممکن است طرفین بر سر مبلغی کمتر از طلب واقعیِ میت (مورّث) صلح کرده باشـــند و در نتیجه، مبلغی کمتر از طلب واقعی میت به‌دست ورثه رسیده باشـــد. امام فرموده‌اند آن بخشی از طلب واقعی که در این مصالحه نصیب وارثان شده، ملک خود وارثان است، اما باقیماندهٔ طلب را که وارثان در طی مصالحه از آن گذشته‌اند، خود میت در آخرت اســـتیفا خواهد کرد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۲۵۹). این روایت نشان‌دهندهٔ آن است که صلح با اینکه یک روش تأییدشدهٔ شرعی است، اما باز هم صلح با وارثان نمی‌تواند جای رضایت مورث

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

را بگیرد؛ ازســوی دیگر، این را نیز نشان می‌دهد که مصالحه با وارثان به‌راحتی موجب سقوط حق خود میت نمی‌شود.

روایات فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد توبه از گناهانی که جنبهٔ حق‌الناسی دارند با توبه از گناهانی که جنبهٔ حق‌اللهی دارند یکی نیست (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶: صص ۴۷ و ۵۳). مرحوم ســید محمد مجاهد بحث مفصلی را در اقســام گناه و توبه‌ای که برای هر یک از اقسام باید انجام داد، ارائه کرده و اقوال فراوانی را گرد آورده اســت؛ همــهٔ این دیدگاه‌ها اتفاق‌نظر دارند که برای توبه از گناهی که جنبهٔ حق‌الناســی دارد باید حق تضییع‌شده جبران شود (طباطبایی مجاهد، ۱۴۹۶ق: ص ۴۲۰).

شهادت در راه خدا موجب می‌شــود که همهٔ گناهان شهید بخشوده شود، اما گناهانی که جنبهٔ حق‌الناســی دارند با شهادت فی سبیل الله بخشــوده نمی‌شوند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۹۴). در روایات ما آمده اســت که خداوند متعال، با اینکه خود مالک مطلق و حقیقی است، باز هم اگر در قیامت بخواهد ذمهٔ یکی از بندگانش را از حق‌الناس پاک کند از مالکیت حقیقی خود اســتفاده نمی‌کند (ســبحان‌الله)، بلکه آن‌قدر به صاحب حق عطا می‌کند تا او از من علیه‌الحق راضی شود (الاسترآبادی، ۱۴۰۹ق: صص ۹۷ و ۹۸؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۷: ص ۳۵۷). این روایت نشان می‌دهد که خداوند حق بندگانش را به‌دست خود آنان می‌سپرد و از مولویت یا مالکیت حقیقی خود در این مورد استفاده نمی‌کند.

در روایات تأکید شــده است که اگر بدهکار به‌خاطر مُعسربودن، تا زمان برطرف‌شدن عسرش از پرداخت بدهی معذور است، باید با ملاطفت و مهربانی و بدون درشت‌گویی با بستانکار سخن بگوید؛ چندان که بســتانکار همواره یا با دریافت طلبش راضی شــود یا با شــنیدن سخن خوش. این امر، افزون بر رســالهٔ حقوق امام ســجاد (علیه‌الســلام) (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵: ص ۱۷۷) در روایات دیگر هم تصریح شــده اســت (همان، ج ۱۸: ص ۳۵۰). مجموعهٔ این روایات نشــان می‌دهند که حتی فرصتی که شریعت به مُعسر داده است، موجب نمی‌شود که او جلب رضایت من علیه‌الحق را نادیده بگیرد.

اگر بدهکار مبلغ بدهی‌اش را بداند ولی بســتانکار مبلغ دقیق آن را نداند و بدهکار بدون اینکه مبلــغ بدهی را به او اعلام کند، بخواهد به مبلغی کمتر از مبلــغ واقعی با او مصالحه کند، فقیهان امامیه برآنند که این مصالحه درســت نیست مگر اینکه مبلغ را به او اعلام و برای همهٔ مبلغ معلوم کسب رضایت کند (اصفهانی و خمینی، ۱۴۲۲ق: ص ۳۹۰). برخی فقیهان این حکم را اجماعی دانسته‌اند(ســبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۸: ص ۱۷۵). این حکم اجماعی نشــان می‌دهد که معیار در

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

تأدیه حق‌الناس این است که رضایت، آن هم از روی علم و آگاهی، محقق شود.

دربارهٔ مال مجهول‌المالک در زمانی که امیدی به پیدا شـــدن مالکش نمانده باشد، این راه‌حل وجود دارد که مال صدقه داده شود. این راه‌حل افزون بر روایات با این استدلال نیز تأیید شده است که وقتی مالک در این دنیا از دسترســـی به مالش محروم است، دست‌کم بتواند از آن انتفاع اخروی ببرد (انصاری، ۱۴۱۵ب، ج ۲: ص ۱۸۹).

حالا که در این دنیا امکان رســـاندن مال به مالکش وجود ندارد، مالک از مالش انتفاع اخروی ببرد. شـــیخ اعظم انصاری به این فقیهان خرده گرفته است که شاید مالک از مخالفان شیعه باشد و راضی نباشد که مالش به‌عنوان صدقه به دســـت فقیران شیعه بیفتد و اصلاً ازبین‌رفتن مالش برایش مطلوب‌تر از انتفاع فقیران شـــیعه باشـــد و ازاین‌رو، صدقه‌دادن مال به فقیران شـــیعه موجب جلب رضایتش نشود (همان، ج ۲: ص ۱۹۲). نگارنده هیچ‌یک از حاشیه‌پردازان کتاب مکاسب را نیافته اســـت که بر این سخن شیخ اعظم خُرده‌ای گرفته باشند. گویا شیخ اعظم انصاری و حاشیه‌پردازان مکاســـب ادعا می‌کنند که برای صدقه‌دادن به نیازمندان شیعه (با همهٔ فضیلتی که صدقه‌دادن دارد) باز هـــم باید رضایت مالک احراز شـــود؛ به‌طوری‌که حتی احتمال نارضایتـــی مالک نیز می‌تواند صدقه‌ای با این همه فضیلت را با مشـــکل مواجه کند. مهم‌تر از همه آنکه مجهولیت و نایافتنی‌بودن مالک نیز موجب چشم‌پوشـــی از عنصر رضایت او نمی‌شـــود؛ چنان‌که مخالف‌بودن او نیز موجب چشم‌پوشی از عنصر رضایت نمی‌شود!

تعریف اصطلاحی حکم

مصطلح «حکم شـــرعی» ابتدا در اصول اهل تســـنن به «الحکم خطاب الشـــرع المتعلق بأفعال المکلفیـــن بالإقتضاء او التخییر او الوضع» تعریف شـــد (اصبهانـــی، ۱۴۲۴ق، ج ۱: صص ۲۰۵ و ۲۰۶). ســـپس همین تعریف به اصول ما کوچید و اصولیان ما نیز، هرچند تا مدتی آن را پذیرفته بودنـــد (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۱: ص ۸؛ عاملی، بی‌تـــا، ج ۱: ص ۳۹)، به‌تدریج به نقد آن پرداختند تا اینکه اصولیان متأخر امامیه به تعریف‌های جدیدی از چیســـتی حکم شـــرعی دست یافتند؛ این تعریف‌ها در چهار طیف قابل دســـته‌بندی اســـت: «حکم را طیف نخســـت به ارادهٔ الاهی، طیف دوم به انشـــای الاهی، طیف ســـوم به مقوله‌ای انتزاعی و طیف چهارم به مجعولی اعتباری تعریف کرده‌اند» (علیدوست، ۱۳۸۸ش: ص ۸۰).

به‌نظر می‌رســـد پیش از ارائهٔ تعریف دقیقی از ماهیت حکم باید مرحلهٔ تقنین حکم را از مرحلهٔ ابلاغ حکم جدا کرد. شـــارع مقدس چنان که در ظرف تکویـــن آفریده‌هایی را برای اهداف حیات

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

مادی انســان آفریده (لقمان: ۲۰؛ یونس: ۶۷؛ ابراهیــم: ۳۲ و ۳۳ وغیره)، در ظرف دیگری به نام ظرف تقنین نیز قانون‌هایی را برای پویش انسان به‌سوی حیات طیبه تشریع کرده است: «ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلی شَریعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها» (جاثیة: ۱۸)؛ « شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَ مُوســی وَ عیسی» (شــوری: ۱۳). این همان مرحلهٔ نخست است که باید مرحلهٔ تقنین نامیده شود. شارع در مرحلهٔ دوم باید قانون‌های تشریع‌شدهٔ خودش را به پیروانش ابلاغ می‌کرد. در این مرحله برای برخی از قانون‌های اعتبارشــده که خِردیاب بودند عقل (حجت باطنی) را به‌مثابه پنجره‌ای بین انســان و عالم تقنین قرار داد تا انسان را به این قانون‌ها هدایت کند. قانون‌های دیگری هم وجود داشتند که چون خردیاب نبودند برای هدایت انسان به‌سوی این قانون‌ها باید آورده‌های انبیا را به‌مثابه پنجره‌ای دیگر بر روی انسان می‌گشود: «...إِنَّ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حُجَّتَیْنِ؛ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُــلُ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَئِمَّــةُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۱۶). این آورده‌های نبوی در قالب کتاب و ســنت و اجماع (به شرطی که کاشف از نظر معصوم باشد) متبلور شده‌اند.

پــس از تفکیک مقام جعل از مقام ابلاغ، باید توجه داشــت که آمیخت نــاروا بین مقام جعل قوانین و مقام ابلاغ آن موجب رهیافت مسامحاتی به بسیاری از تعاریف موجود دربارهٔ حکم شرعی شده است. حکم محصول مرحلهٔ نخست است و انشاهایی که در قالب إفعل و لاتفعل در کتاب و سنت دیده می‌شــود مربوط به مرحلهٔ دوم است. در لابه‌لای کلمات اصولیان ما گاه به گسست این دو مرحله توجه شده است (حکیم، ۱۳۷۴ش: ص ۵۲).

تفاوت‌های حق و حکم تکلیفی

حــق و حکم تفاوت‌های متعــددی دارند. در ادامه به اجمال به برخــی از این تفاوت‌ها که در حل مسئلهٔ این تحقیق مؤثر است اشاره می‌شود.

الف ـ تفاوت حق و حکم در سازوکار سقوط

حکم تکلیفی تنها ازطریق امتثال شــخصی یا ازطریق انتفای موضوعش ساقط می‌شود، اما حق از چند طریق ساقط می‌شــود: نخست ازطریق ادای حق توســط من علیه‌الحق؛ دوم ازطریق ضمان ضامنان در جایی که من له‌الحق نیز راضی شــود؛ ســوم ازطریق ابراء و اسقاط توسط من له‌الحق و چهارم ازطریق ادای حق توســط دیگران که روش چهارم در حقوق مالی قطعی و در برخی حقوق دیگر مناقشه‌پذیر است (امام خمینی، بی‌تا، ج ۱: ص ۶۴۸).

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

ب ـ قائم به شخص بودن یا نیابت‌پذیر بودن

براســاس آیهٔ «لا تَزرُ وازرةٌ وزرَ أُخری» (اسراء: ۱۵)، مسئولیتِ احکام شرعی قائم به شخص است (موارد خاصی مانند عبادات استیجاری که دیگران به‌جای مکلف می‌توانند تکلیف را انجام بدهند، با دلیل خاص اثبات شــده اســت)، اما حقوق این‌چنین نیستند، چون همان‌طور که در بند الف نیز گذشت، برخی حقوق را حتی در زمان حیات من علیه‌الحق، دیگران می‌توانند به‌جای او ادا کنند.

ج ـ تعدد یا انفراد صاحب حق و صاحب حکم

حق‌های متزاحم ممکن اســت مربوط به ذی‌حق‌های متعددی باشــد، یعنی من علیه‌الحق در برابر چنــد نفر حقوقی را به گردن دارد و حق یک ذی‌حق بــا حق ذی‌حق دیگری تزاحم پیدا می‌کند، اما حکم‌های تکلیفی وقتی با هم تزاحم پیدا می‌کنند، همگی حق‌الله هستند و همواره حاکم و مولای واحدی دارند.

د ـ ملازمهٔ قانون اهم و مهم با کسب رضایت

در تزاحم احکام تکلیفی، اجرای قانون اهم و مهم با کسب رضای مولا همراه است؛ این رضایتمندی به‌وسیلهٔ عقل و نقل تأیید شده است. اصولیان در اثبات قانون اهم و مهم به ادلهٔ عقلی و نقلی استناد کرده‌اند تا نشــان دهند اجرای قانون اهــم و مهم در باب تزاحم، هرچنــد منجربه ترک یکی از دو تکلیف متزاحم می‌شود، باعث جلب رضایت حضرت حق می‌شود؛ اما در تزاحم حقوق مالی اگر ذی‌حق متعدد باشــد، اجرای قانون اهم و مهم موجب می‌شود که برخی حق‌داران (که حقشان اهم تشــخیص داده شده است) به حق خودشان برســند و برخی دیگر (که حقشان غیراهم دانسته شده اســت) از حقشان محروم شوند. چنین مکانیســمی هیچ ملازمه‌ای با کسب رضای همهٔ حق‌داران ندارد.

هـ ـ سقوط یا عدم سقوط در باب تزاحم

در بــاب تزاحمِ احکام تکلیفی، یک حکم شــرعی غیراهم وقتی مــورد مزاحمت حکم اهمی قرار می‌گیــرد، از تنجز می‌افتد و در نتیجه، تکلیف از ذمهٔ مکلف محو می‌شــود؛ اما به مقتضای عموم روایت «لا یبطل حق مســلم» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ص ۳۰۲؛ طوســی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰: ص ؛ صــدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ص ۱۱۴)، یــک حق حتی در وقتی که مــورد مزاحمتِ حق اهمی قرار می‌گیرد هرگز سقوط نمی‌کند و ارتباطش با من علیه‌الحق گسسته نمی‌شود.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

و ـ نقش قدرت مکلف در بقا یا سقوط حق

قدرت از شرایط عامهٔ تکلیف است، یعنی وقتی مکلف قدرت نداشته باشد، حکم شرعی خودبه‌خود از ذمهٔ او محو می‌شود؛ اما در موارد نادری که من علیه‌الحق معذور است نیز حق‌الناس، اگر هم به ذمهٔ شـــخص معذور تعلق نگیرد، به ذمه‌ای دیگر منتقل می‌شود تا حق هیچ مسلمانی ضایع نشود. از همین باب اســـت که وقتی صغیر و مجنون جنایتی کرده باشند، دیه صرفاً به‌خاطر نداشتن عقل یا بلوغ جانی ساقط نمی‌شـــود، بلکه به‌جای آنکه به ذمهٔ خود جانی معذور بیاید، به عهدهٔ ولیّ جانی منتقل می‌شود؛ چنان‌که وقتی نابینایی جنایتی را مرتکب شده باشد نیز دیهٔ شخص مسلمان به‌خاطر نابینایی جانی ساقط نمی‌شـــود، بلکه دیه‌اش به ذمهٔ بیت‌المال منتقل می‌شود. قدرت، عقل و بلوغ مانند همدیگر هستند و همان‌طور که نبود عقل و بلوغ در جانی باعث سقوط حق از ذمهٔ او نمی‌شود (بلکه فقط باعث انتقال حق به ذمه‌ای دیگر می‌شود)، در باب تزاحم حقوق نیز نمی‌توان گفت صرفاً به‌خاطـــر اینکه من علیه‌الحق قدرت ادای همهٔ حق‌های متزاحم را ندارد پس یکی از آن‌ها (غیراهم) به‌طور کلی ساقط شود.

ز ـ امکان تبعّض در حکم و حق

حقـــوق، به‌ویژه حقوق مالی، گاهی تبعیض‌پذیر هســـتند (عراقـــی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ص ۱۷۶)، اما حکم شرعی تبعیض‌ناپذیر است؛ ازاین‌رو، برای جمع بین دو تکلیف نمی‌توان بخشی از یک عمل و بخشـــی از عمل دیگر را با هم انجام داد. برای مثال در تزاحم وجوب ازالهٔ نجاســـت از مسجد با وجوب نماز، نمی‌توان بخشـــی از اجزا و شرایط نماز را به‌خاطر وجوب ازاله نادیده گرفت و نماز را به‌گونه‌ای خواند که در اثنای آن بشود نجاست را هم ازاله کرد!

قانون اهم و مهم و مبانی آن

قانون اهم و مهم بیان می‌کند که هر گاه دو تکلیف در مقام امتثال با یکدیگر تزاحم یافته باشـــند و با دلیل عقلی یا نقلی معتبر معلوم شود که ملاک یکی از آن دو حکم در نزد مولا اهمیت بیشتری دارد، عقـــل و نقل حکم می‌کند که اجرای تکلیف اهم بر تکلیف مهم مقدم اســـت. این قانون برآمده از مبانی ناگفته‌ای است که اصولیان ما به‌خاطر وضوح این مبانی، تبیین آن را گذاشته‌اند و گذشته‌اند؛ بااین‌حال، به‌خاطر اهمیتی که آن مبانی در حل مســـئلهٔ این تحقیق دارد به‌صورت گذرا به آن اشاره می‌شود.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

مبانی قانون اهم و مهم

۱. قبح تکلیف به مالایطاق: خاستگاه تزاحم، عجز مکلف از امتثال هم‌زمان دو (یا چند) حکم شرعی اســت و عقل چون تکلیف‌کردن مکلف عاجز به هر دو تکلیف را مصداق تکلیف به مالایطاق می‌داند، درک می‌کند که شارع دیگر انتظار اجرای همهٔ تکالیف را ندارد، بلکه فقط یکی از آن دو حکم را از بندهٔ خودش مطالبه می‌کند.

۲. قائم به شخص بودن مسئولیت بندگی: به حکم آیه «لا تَزِرُ وازرةٌ وِزرَ اُخری» (اسراء: ۱۵)، بندگی یک مســئولیت قائم به شخص اســت. از همین رو است که وقتی مکلف در تزاحم دو تکلیف گرفتار می‌شــود، نمی‌توان از او انتظار داشــت که یکی از دو تکلیف را فرزند یا همسر یا والدین یا اجیرش به‌جای بیاورند؛ بنابراین، به‌ناچار باید پذیرفت که حکم شرعی از فعلیت افتاده است.

۳. تبعّض‌ناپذیری تکالیف شــرعی: اگر در باب تزاحم، امــکان جمع بین دو تکلیف ازطریق تبعّض یکی از تکلیف وجود داشت، عقل حکم به تخییر یا اهم و مهم نمی‌کرد. برای مثال در مســئلهٔ وجوب ازالهٔ نجاست از مســجد، که وجوب با نماز تزاحم یافته است، اگر نماز یک واجب تبعیض‌پذیر بود مکلف می‌توانســت نماز را به‌صورت مبعّض اقامه کند، یعنی شــرط‌هایی مانند استقبال و سکون وغیره را از نماز جدا کند و در همان حالی که نماز را با حرکت و بدون استقبال می‌خوانَد، نجاست را هم ازاله کند.

۴. عــدم تعدد مولا در تزاحم احکام: اگر در باب تزاحم، مولای واحدی وجود نداشــت و در نتیجه، یکی از دو حکم ازســوی مولای اول و دیگری ازســوی مولای دوم جعل شده بود، عقل از کجا می‌توانســت احراز کند که مولای اول راضی اســت حکم مهمش فدای حکم اهم مولای دوم شــود؟ اصلاً از کجا می‌توانست دریابد که هر دو مولا در اهم‌بودن یکی از دو حق اتفاق نظر دارند یا اختلاف نظر؟ برخی فقیهان معاصر تصریح کرده‌اند که «وحدت مولا» از مبانی قانون اهم و مهم اســت (شــبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۹: صص ۳۰۲۰ و ۳۰۲۱).

۵. رضایت مولا به فداشــدن حکم مهمش برای حکم اهمش: برخی محققان تصریح کرده‌اند که وقتی حکم مهم با حکم اهمی تزاحم می‌یابد، مولا راضی می‌شــود که از اطلاق حکم مهمش دســت بردارد؛ بنابراین، دیدگاه حکم مهم اصلاً نسبت‌به موارد تزاحم اطلاق ندارد (حائری، ۱۴۰۸ق، ج ۳: صص ۶۲۷ و ۶۲۸). ازســوی دیگر، توضیحاتی که برخی دیگر از محققان در بحث طلب و اراده ارائه کرده‌اند نیز نشــان می‌دهد که در محل تزاحم اصلاً

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

حکم مهم رویش ندارد، یعنی حکم مهم دفع شـــده است نه رفع (آملی، ۱۴۰۵ق: ۲۴۷)؛ بنابراین، در باب تزاحم احکام، عقل آســـوده‌خاطر است که با ترجیح حکم اهم، رضایت مولا جلب شده اســـت؛ وگرنه عقل چگونه می‌توانست حکم کند که حکم اهم کنار نهاده شود؟!

تزاحم حقوق

باید دانست که تزاحم حقوق به‌مثابه اصطلاح مشخصی در دانش فقه یا اصول تعریف نشده است. برای تعریف تزاحم حقوق نیز باید توجه داشت که حق یک مجعول وضعی است، اما وجوب ادای آن یک حکم تکلیفی اســـت. حال اگر تکلیف وجوب ادای حق وجود نداشـــت، هیچ حقی از آن جهت که حق است با حق دیگری تزاحم پیدا نمی‌کرد؛ بنابراین، در حقیقت عناصری که با یکدیگر تزاحم می‌یابند، وجوب تأدیه یک حق با وجوب تأدیه حق دیگر اســـت. بااین‌حال، در تعابیر فقهی از همین تزاحم به‌عنوان تزاحم حقوق یاد شـــده است که در نگارش این تحقیق نیز از باب تبعیت از ادبیات عالمان، به‌جای تعبیر «تزاحم تأدیه حقوق» از تعبیر «تزاحم حقوق» استفاده می‌شود.

تزاحم حقوق در حقیقت نوعی تنافی بین وظیفهٔ ادای یک حق با وظیفهٔ ادای حق دیگر اســـت، اما این تنافی اگر دارای سه شرط باشد بومی باب تزاحم حقوق است: اول اینکه دو حق متزاحم واقعاً به‌وسیله سببشان محقق شده باشند؛ دوم اینکه دو حق محقق‌شده پس از تزاحم نیز باقی مانده باشند و به‌وسیلهٔ تنافی، هر دو یا یکی از آن‌ها زایل نشده باشد و سوم اینکه جمع بین دو حق در مقام امتثال واقعاً غیرممکن باشد؛ بنابراین، تنافی‌هایی که دست‌کم یکی از این سه شرط در آن‌ها وجود نداشته باشـــد تزاحم حقوق نیستند، بلکه تزاحم‌نما هســـتند؛ ازاین‌رو، براساس سه شرط مذکور، در مقابل تزاحم حقوق عملاً ســـه نوع تزاحم‌نما نیز خواهیم داشت که برای مشخص‌شدن ماهیت تزاحم باید این سه نوع تزاحم‌نما را بازشناسی کرد.

گسست تزاحم حقوق از تزاحم‌نماهای سه‌گانه

هر یک از ســـه شرطی که در تعریف تزاحم حقوق اخذ شـــد، نوع خاصی از تنافی را از باب تزاحم حقوق بیرون می‌کند. شرط اول موجب می‌شـــود تنافی‌هایی که بین اسباب حق درمی‌گیرد از باب تزاحم حقوق خارج شـــود. برای مثال حضانت کودکِ پیداشـــده، یک حق است که سبب این حق همان التقاط (پیداکردن و برداشتن) کودک است. حال اگر دو نفر هم‌زمان کودک رهاشده‌ای (لقیط) را التقاط کنند، چون هنوز برای هیچ‌کدام حضانتی محقق نشده است، نمی‌توان گفت حق حضانت

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

مکلــف اول با حق حضانت مکلف دوم تنافی دارد؛ بلکه باید گفت ســبب حق اول با ســبب حق دوم تنافی یافته اســت. البته وقتی دو ســبب با یکدیگر تعارض می‌یابند، اگر مسببشــان یک شیئ تبعض‌پذیر باشــد، فقیهان حکم به تنصیف می‌کنند. مثلاً حیازت یکی از اســباب مالکیت است. حال اگر حیازت شــخص اول با حیازت شــخص دوم بر سر تملک مال واحدی تعارض پیدا کند، فقیهان حکم به تنصیف مال حیازت‌شده می‌کنند (حائری، ۱۴۱۵ق: ص ۶۰۴).

تنافی‌هایــی وجود دارد که در آن‌ها یکی از دو طرفِ تنافــی، طرف دیگر تنافی را ازبین می‌برد. شــرط دوم نیز این نوع تنافی‌ها را از باب تزاحم حقوق خارج می‌کند. از مثال‌های این نوع تزاحم‌نما می‌توان به دفاع مشــروع اشــاره کرد. برای مثال زنی در دفاع از عِرض خود مردی را که قصد تجاوز داشته است به قتل می‌رساند. از ادلهٔ باب دفاع مشروع برداشت می‌شود که شخص متجاوز با اقدام به تجاوز، حق حیات خود را ساقط کرده است (حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ص ۴۰۱)؛ بنابراین، در اینجا دو حق وجود ندارد بلکه فقط یک حق (حق عِرض زن) وجود دارد؛ ازاین‌رو، نباید گمان شــود حق حیات شــخص متجاوز با حق عرض زن تنافی یافته و یکی (حق عرض زن) بر دیگری (حق حیات متجاوز) مقدم شده است.

تزاحم‌نمای دیگری که با شرط سوم از باب تزاحم خارج می‌شود در جایی است که دو حق بدواً متنافی به‌نظر می‌رســند، اما با کمی تأمل مشخص می‌شود که با هم قابل جمع هستند. نمونه‌ای از این نوع تنافی بدوی این اســت که زنی قبل از عقد نکاح براســاس عقد اجاره، کارمند یک کارفرما شده است و بعد از عقد نکاح بین حق استخدام کارفرما و حق استمتاع شوهرش تنافی به‌وجود آمده اســت. یعنی ازسویی زن با کارفرمای خودش قرارداد دارد که روزی هشت ساعت از خانه خارج و در محل کارش حاضر شــود و ازسوی دیگر، شوهرش به او اجازهٔ خارج‌شدن از خانه را نمی‌دهد؛ بنابراین دیدگاه که حضور زن در خانه از حقوق شوهر باشد، در یک نگاه بدوی به‌نظر می‌آید که این مسئله بومیِ باب تزاحم حقوق است اما شرط سوم این مسئله را از باب تزاحم خارج می‌کند، چون حقی که زودتر محقق شــده (حق کارفرما) بر حقی که دیرتر محقق شــده مقدم است؛ به‌طوری‌که حق دوم (حق استمتاع شــوهر) از همان زمان تحقق به‌صورت محدود محقق شده است. به تعبیر محقق خویی نکاح با چنین زنی شــبیه به خریدن کالای مسلوب المنفعه است (خویی، ۱۳۶۴ش: ص ۳۶۵). گویا زن فقط با شانزده ساعت از شبانه‌روزش (که در استخدام کارفرما نیست) وارد عقد نکاح شــده است؛ بنابراین، حق کارفرما (هشت ساعت از شبانه‌روز) و حق شوهر (شانزده ساعت دیگر) با هم قابل جمع هستند.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

امکان‌سنجی اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق

پس از خوانش دقیق سه مفهوم حق، تزاحم حقوق و مبانی قانون اهم و مهم، به‌راحتی می‌توان امکان اجرای قانون اهم و مهم را در تزاحم حقوق بررسی کرد. بدین منظور تزاحم حقوق را به تزاحم حقوق مالی و تزاحم حقوق غیرمالی تقسیم و بحث را در هر یک از این دو قسم به‌صورت جداگانه پی می‌گیریم.

الف ـ امکان‌سنجی اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق مالی

برای اینکه اجراپذیری یا اجراناپذیری قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق مالی روشن شود باید در دو مقام بحث کرد: یکی بحث از اینکه آیا اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق مالی مقتضی دارد یا ندارد و دیگری بحث از اینکه آیا اجرای این قانون با مانعی مواجه است یا نیست؟

ـ بحث از مقتضی اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق مالی

مالکیت در اسلام محترم است، به‌طوری‌که حق یک مالک بر حق مالک دیگر هیچ اولویتی ندارد مگر آنکه عناوین دیگری عارض شوند و از باب آن عناوین، اولویت‌سنجی شود. برای مثال وقتی کسی مالکیت خود را وسیله‌ای برای اضرار به دیگران قرار داده باشد ممکن است براساس ادلهٔ ضرر اولویت‌سنجی شود و برای نجات دیگران از ضرر، دیگران بر او مقدم شوند یا در مسئلهٔ معروف گیرکردن سر گاو یک‌نفر در دیگ دیگری که موجب تزاحم دو ضرر شده، درست است که فقها گاو را بر دیگ ترجیح می‌دهند، اما این به معنای ترجیح یک مالکیت بر مالکیت دیگر نیست، بلکه بدین معناست که عرفا ضرر یک مالک را مهم‌تر از ضرر مالک دیگر می‌دانند (خویی، ۱۴۱۹ق، ج ۳: ص ۵۳۱). در اینجا دیگر آنچه با هم مقایسه و اولویت‌بندی می‌شود مالکیت به‌خودی‌خود نیست، بلکه این عنوان ضرر است که مقایسه و اولویت‌بندی می‌شود. در مسئلهٔ گیرکردن سر بردهٔ یک نفر در کوزهٔ شخص دیگر نیز که فقیهان کوزه را فدای جان برده می‌کنند (همان)، باز هم مالکیت به‌خودی‌خود مقایسه نمی‌شود، بلکه جان برده، چون از قبیل نفس محترمی است که شارع راضی به کشته‌شدن او نیست (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ص ۵۷۷)، بر کوزه مقدم می‌شود. در اینجا دیگر آنچه موجب مقدم‌شدن مالکیتی بر مالکیت دیگر می‌شود عنوان ضرر نیست، بلکه حرمت جان انسان است؛ برای همین هم هیچ فقیهی نمی‌گوید اگر کوزه از برده قیمتی‌تر باشد باید برده را فدای کوزه کرد.

کوتاه سخن آنکه مالکیت یک شخص از آن جهت که مالکیت است، یک مقولهٔ متواطی است

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

و بر مالکیت شـــخص دیگر هیچ اولویتی ندارد. این نکته موجب می‌شود که در حقوق مالی نتوانیم اهم‌بـــودن حق یک مالک از حق مالک دیگر را به‌صورت یک قاعدهٔ کلی بپذیریم؛ ازاین‌رو اســـت که در حقوق مرتبط با مالکیت، امکان مهم‌دانستن یک حق مالی از حق مالی دیگر وجود ندارد.

ـ بحث از مانع

بـــا اینکه قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق مالی مقتضی نـــدارد، اما باز هم بحث از مانع بی‌فایده نیست. فقیهان در تزاحم حقوق مالی، بین حقی که به عین تعلق گرفته باشد و حقی که به ذمه تعلق گرفته باشد، تفاوت نهاده‌اند؛ از همین رو بحث از مانع نیز در دو قسمت سامان می‌یابد که در یکی موانـــع اجرای قانون اهم و مهم در حقوق مالی متعلق به عین و در دیگری موانع اجرای قانون اهم و مهم حقوق مالی متعلق به ذمه بررسی می‌شود.

ـ موانع اجرای قانون اهم و مهم در حقوق مالیِ متعلق به عین

حقـــوق گاهی به عین مال تعلق پیـــدا می‌کنند. برای مثال فرض کنید به مـــال یک مکلف افزون بر خمس، زکات نیز تعلق یافته باشـــد، اما پس از تعلق این دو حق، بخشی از مال (که خمس و زکات به آن تعلق یافته بود) تلف شـــود و تنها اندکی از آن باقی بمانـــد؛ چندان که کفاف تأدیه هر دو حق (خمس و زکات) را ندهد. در این صورت چون بخشـــی از عین خارجی هنوز باقی است، هم حق مستحقان زکات به آن تعلق گرفته است و هم حق مستحقان خمس.

از آنجا که حق مستحقان زکات به عین باقی‌مانده تعلق گرفته است، نمی‌توان آن را به مستحقان خمس پرداخت کرد و از آنجا که حق مستحقان خمس به عین باقی‌مانده تعلق گرفته است نمی‌توان آن را به مســـتحقان زکات پرداخت کرد؛ زیرا موجب تضییع حق دیگران می‌شود و با قاعدهٔ حرمت حق مسلمان منافات دارد؛ بنابراین، هر راه‌حلی که بخواهد تنها مستحقان زکات را یا تنها مستحقان خمس را ترجیح دهد با همین مانع مواجه است. اهم و مهم نیز چون به ترجیح‌یافتن یکی از آن دو می‌انجامد در اینجا امکان‌پذیر نیســـت؛ بنابراین، قانون اهم و مهم به‌خاطر آنکه باعث تضییع حقی می‌شود که به همین عین خارجی تعلق داشت، در اینجا با مشکل مواجه است.

توضیح ذکرشده نشان می‌دهد که آنچه مانع از اجرای قانون اهم و مهم شده است، صرفاً «تعلق حق مستحقان متعدد به یک عین خارجی» است؛ بااین‌حال، برخی فقها پنداشته‌اند که چون امکان اجرای قانون عدل و انصاف وجود دارد، قانون اهم و مهم با مشـــکل مواجه شـــده است و ازاین‌رو، ســـعی کرده‌اند با به چالش کشیدن قانون عدل و انصاف، مانع را منتفی و زمینه را برای اجرای قانون

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

اهم و مهم فراهم کنند! (حکیم، ۱۳۷۴ش، ج ۹: ص ۳۷۸).

کوتاه سخن آنکه اجرای قانون اهم و مهم در اینجا با دو مشکل مواجه است: یکی آنکه در حقوق مالی مالکیت هر شخص به اندازهٔ مالکیت شخص دیگر مهم است و در اسلام مالکیت هیچ کس بر مالکیت دیگری برتری ندارد؛ بنابراین، تزاحم مالکیت‌ها جای اجرای قانون اهم و مهم نیست و دیگر آنکه تعلق حق هر ذی‌حق به عین مال، مانع از پرداخت همهٔ این مال به ذی‌حق دیگر می‌شود.

ـ موانع اجرای قانون اهم و مهم حقوق مالی متعلق به ذمه

توضیحی که دربارهٔ حقوق مالیِ متعلق به عین داده شده است نشان می‌دهد که در حقوق مالی (چه به عین خارجی تعلق یافته باشند و چه به ذمه تعلق یافته باشند) به‌هرحال برای اجرای قانون اهم و مهم مقتضی وجود ندارد؛ هرچند در حقوق متعلق به ذمه، برخلاف حقوق متعلق به عین، مانعی از اجرای آن وجود ندارد؛ اما همین که مقتضی وجود ندارد کافی است تا اجرای قانون اهم و مهم را در اینجا ممنوع بدانیم.

یکی از نشانه‌های صحت این ادعا که قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق مالی متعلق به ذمه امکان ندارد آن است که بسیاری از فقیهان هم قائل به اجرای آن نشده است. محقق خویی در تزاحم حقوقی که به ذمه متعلق شده‌اند (برای مثال پس از تلف‌شدن کامل عین) دیدگاه ثابتی ندارد. وی در یک‌جا از یک تخییر سه‌گزینه‌ای (تخییر بین توزیع بالنسبه، تقدیم حق اول، تقدیم حق دوم) یاد کرده است (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۴: ص ۳۴۴)، در جای دیگری در ادامهٔ همان بحث، درمورد تزاحم دو حق مالی دیگر که به ذمه تعلق یافته‌اند، تخییر دوگزینه‌ای موجود در عروةالوثقی را تأیید کرده است (همان) و در جای سومی هم از پیشنهاد تک‌گزینه‌ای تحاصّ (توزیع بالنسبه) سخن گفته است! (همان، ج ۲۳: ص ۳۷۳). اما با اینکه نسبت‌به سازوکار برون‌رفت از این تزاحم استقرار نفس و اطمینان خاطر کافی ندارد، باز هم گرایش به قانون اهم و مهم در هیچ جا از ایشان دیده نشده است. جناب سید محسن حکیم، که همیشه از تخییر سخن می‌گفت و بر توزیع بالنسبه می‌تاخت، در یک مسئلهٔ مشابه دیگر از توزیع بالنسبه هم یاد کرده است (حکیم، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰: ص ۲۳۷)، اما گرایش به قانون اهم و مهم در آثار وی دیده نشده است. فقیهان دیگری نیز هستند که حتی در حقوق مالی فی‌الذمه نیز از سازوکار توزیع بالنسبه به‌عنوان تنها سازوکار ممکن سخن به‌میان آورده‌اند و به قانون اهم و مهم گرایش نیافته‌اند (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۹: ص ۳۰۲۲؛ سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۲: صص ۵۵۵ و ۵۵۶).

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

نتیجــه آنکه قانــون اهم و مهم در حقوق مالی اجراناپذیر اســت، اما این امــر هرگز به معنای تخصیص این قانون نیســت؛ زیرا از توضیحات گذشــته عیان شده اســت که خروج تزاحم حقوق مالی از قانون اهم و مهم از باب تخصیص نیست، بلکه از باب تخصص است و اصلاً این قانون با آن تبیین عقلی، اقتضای اجراشدن در تزاحم حقوق‌الناس را نداشته است.

در فرجام بحث از تزاحم حقوق مالی جای این پرســش خالی است که مناسب‌ترین سازوکار برای برون‌رفت از تزاحم حقوق مالی که به ذمه تعلق یافته‌اند چیســت؟ نگارنده در اینجا به اجمال بیان می‌کند که توزیع بالنسبه را بر سازوکارهای دیگر ترجیح می‌دهد. تبیین منطقی این ادعا و پاسخ به منتقدان قانون عدل و انصاف از مسئلهٔ این مقال خارج است و به مجال دیگری نیاز دارد.

ب ـ امکان‌سنجی اجرای اهم و مهم در تزاحم حقوق غیرمالی

در تزاحم حقوق غیرمالی نیز بایــد از دو مقام بحث کرد: یکی اینکه آیا در تزاحم حقوق غیرمالی، مقتضی برای اجرای قانون اهم و مهم وجود دارد و دیگری آنکه آیا این قانون در این‌گونه از تزاحم با مانعی مواجه است یا نیست؟

ـ بحث از مقتضی اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق غیرمالی

حقوق غیرمالی غالباً مجعول عقلا و امضاشــده به‌وســیلهٔ شارع هســتند؛ برخی دیگر از آن‌ها نیز تأسیسی هســتند. دربارهٔ دستهٔ اول که مجعول عقلا هســتند، خود عقلا مهم‌بودن برخی حقوق بر برخی دیگر را پذیرفته‌اند، شارع هم این اهمیت‌سنجی را نه‌تنها نهی نکرده است، بلکه گاه آن را تأیید هم کرده است. برای مثال عقلا حق حیات و حق عِرض را از برخی حقوق دیگر مهم‌تر دانسته‌اند و شارع نیز این اهمیت را تأیید کرده است.

دربارهٔ دستهٔ دوم که جنبهٔ تأسیســی دارند نیز مرجع تعیین‌کننده خود شارع است. شارع به‌طور کلی در حقوق غیرمالی، تقدم برخی حقوق بر برخی دیگر را پذیرفته و گاه از آن سخن گفته است. برای مثال حق شــوهر در برخی روایات عظیم‌ترین حق قلمداد شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ص ۵۰۶)؛ برخی روایات حق حرمت مادر را مهم‌تر از حق حرمت پدر دانســته‌اند اما شیخ اعظم انصاری بر آن اســت که از این روایات نمی‌توان بزرگ‌تربودن حق مادر از حق پدر را برداشت کرد، چون ادلهٔ دیگری هم هستند که نشان می‌دهند حق پدر بزرگ‌تر است (انصاری، ۱۴۱۵ق.ب: صص ۲۹۷ و ۲۹۸).

خلاصــه آنکه حقوق غیرمالی، برخلاف حقوق مالی، مشــکک هســتند؛ یعنی هم در حقوق

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

غیرمالی امضایی و هم در حقوق غیرمالی تأسیســی، امکان مهم‌تر بودن یک حق از حق‌های دیگر وجود دارد؛ بنابراین، در برون‌رفت از تزاحم حقوق غیرمالی، قانون اهم و مهم اقتضای اجراشــدن دارد.

ـ بحث از مانع اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم حقوق غیرمالی

به‌طور کلی، قانون اهم و مهم بومی تزاحم است؛ برای همین است که وقتی تزاحم واقعی روی نداده باشد (بلکه تزاحم‌نما روی داده باشد) یا تزاحم مستقر روی نداده باشد (بلکه تزاحم بدوی روی داده باشد)، قانون اهم و مهم اقتضای اجراشدن را ندارد.

بر این اســاس، قانون اهم و مهم در این موارد اجرا نمی‌شــود: یکی آنجا که تنافی وجود داشته باشــد، اما ســنخ تنافی به باب تعارض اسباب مربوط باشــد و به باب تزاحم مرتبط نباشد؛ دوم در جایی که حق سابق زودتر محقق شده باشد و موجب شده باشد که لاحق به‌صورت محدود محقق شــود و ازاین‌رو، تنافی واقعی بین حق لاحق و حق سابق وجود نداشته باشد؛ سوم آنجا که یکی از حق‌ها در هنگام بروز تنافی به هر دلیلی ســاقط شده باشد و چهارم در جایی که امکان جمع بین دو حق متزاحم وجود داشته باشد.

نمونه‌هایی از مورد اول (تعارض اســباب) و مــورد دوم (حق‌های متنافی‌نما) در تعریف تزاحم حقوق گذشت؛ در آنجا عیان شد که این موارد اصلاً بومی باب تزاحم حقوق نیستند. در گونهٔ سوم هم اصلاً دو حق وجود ندارد که تزاحمی درگرفته باشد. در گونهٔ چهارم هم امکان جمع بین حقین، مانع از اجرای قانون اهم و مهم می‌شود.

پیــش از محقق نائینی نیز، با اینکه به باب تزاحم و قانــون اهم و مهم در مباحث اصولی توجه جدی نمی‌شد، در کشاکش کوشش‌های فقهی تصریح شده است که مرجحات باب تزاحم (قانون اهم و مهم) بومی تنافی‌هایی اســت که در آن تنافی‌ها امکان جمع بین دو حق وجود نداشــته باشد (حلی، ۱۳۸۷ش، ج ۲: ص ۸۰).

تبدیل‌کردن حقوق متنافی‌نما به حقوق ممکن‌الجمع تابع ضابطهٔ مشترک و الگوی ثابتی نیست، بلکه در جاهای مختلف با شــگردهای مختلفی قابل اجراست. برای مثال از منظر دانش فقه، عبد جانــی را مجنیٌ‌علیــه می‌تواند به‌جای دیــه تصاحب کند. حال در جایی که عبــد جنایت‌کاری به فروش رســیده و به تملک مشتری در آمده است، ازســویی، حق مالکیت مشتری و ازسوی دیگر، حــق مالکیت مجنیٌ‌علیه با هم متنافی به‌نظر می‌رســد. فقیهان در اینجا برای جمع بین این دو حق بیع را بیع متزلزل شــمرده‌اند تا هم مالکیت خریدار محفوظ باشد و هم مجنیٌ‌علیه، اگر خواست،

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

بتواند عبد را تصاحب کند. این امر را شیخ اعظم انصاری به‌صورت یک احتمال مطرح کرده است (انصـــاری، ۱۴۱۵ق.ب، ج ۴: ص ۱۶۸). مثال دیگر در جایی اســـت که کنیزی شـــوهر دارد. در اینجا بین حق استمتاع شوهر و حق استخدام مولا ظاهراً تنافی به‌وجود آمده است، اما فقیهان برای جمع‌کردن بین این دو حق از این ســـازوکار اســـتفاده کرده‌اند که حق استخدام مولا را به روز و حق استمتاع شـــوهرش را به شـــب انداخته‌اند تا دو حق متنافی‌نما به دو حق ممکن‌الجمع تبدیل شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ص ۸۴۲).

کوتاه سخن آنکه در تزاحم حقوق غیرمالی تا هنگامی که جمع بین‌الحقین ممکن باشد، نوبت به قانون اهم و مهم نمی‌رسد. در جایی که امکان جمع وجود ندارد، من علیه‌الحق باید صاحب حقِ اهم را با تأدیه حقش راضی کند و صاحب حق مهم را نیز حتی‌الامکان با ســـخن نرم و ملایم راضی کند تا ناراضی باقی‌ماندن او موجب کشیده‌شدن نزاع حق‌الناسی به سرای اخروی نشود.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق عیان شد که حق و حکم هرکدام مجعول شرعی جداگانه‌ای هستند و چنان‌که احکام با یکدیگـــر تزاحم پیدا کنند، حقوق نیز می‌توانند با یکدیگر تزاحم بیابند. در برخی مســـائل فقهی بـــرای برون‌رفت از تزاحم حقوق نیز از همان قانون اهـــم و مهم که برای برون‌رفت از تزاحم احکام بهره برده می‌شـــود استفاده شده اســـت. این تحقیق با کاوش در مبانی قانون اهم و مهم از یک‌سو و دقت در تفاوت‌های حق و حکم ازســـوی دیگر نشان داد که اجرای قانون اهم و مهم در تزاحم همهٔ حقوق به‌مثابه قاعده‌ای فراگیر قابل قبول نیســـت؛ چون در تزاحم حقوق مالی به‌خاطر متواطی‌بودن مقولهٔ مالکیت اصلاً مقتضی برای اجرای این قانون وجود ندارد. البته در تزاحم حقوق مالی متعلق به عین، افزون بـــر اینکه مقتضی وجود ندارد، مانع نیز وجود دارد؛ امـــا در تزاحم حقوقِ متعلق به ذمه مانعی وجود ندارد و درهرحال، تزاحم حقوق مالی محل اجرای قانون اهم و مهم نیســـت؛ اما حقوق غیرمالی که مقول به تشکیک هستند، اگر با یکدیگر تزاحم پیدا کنند اجرای قانون اهم و مهم مقتضی دارد و در جایی که امکان جمع بین دو حق وجود نداشـــته باشـــد، با هیچ مانعی نیز مواجه نیســـت؛ بنابراین، تزاحم حقوق مالی تخصصاً (نه تخصیصاً) از قانون اهم و مهم خارج می‌شـــود، ولی در تزاحم حقوق غیرمالی امکان اجرای قانون اهم و مهم وجود دارد.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

کتابنامه

۱. آملی، محمد تقی. ۱۳۸۰ق. **مصباح الهدی فی شـــرح العروة الوثقی**. تهران: مؤلف. چاپ اول.

۲. آملـــی، میرزا هاشـــم. ۱۴۰۵ق. **تقریرات الأصول**. تقریر ضیاءالدین نجفی. تهران: مؤسســـه انتشارات فراهانی. چاپ اول.

۳. ابن‌فارس، ابوالحســـین. ۱۴۰۴ق. **معجـــم مقاییس اللغة**. تصحیح هارون عبدالســـلام. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم. چاپ اول.

۴. الاســـترآبادی، علی. ۱۴۰۹ق. **تأویل الآیات الظاهره فی فضائـــل العترة الطاهرة**. تصحیح حسین استاد ولی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول.

۵. اصبهانی، شـــمس‌الدین. ۱۴۲۴ق. **بیان المختصر (شـــرح مختصر ابـــن حاجب)**. قاهره: دارالسلام. چاپ اول.

۶. اصفهانی، محمد حسین. ۱۴۱۸ق. **حاشیة کتاب المکاسب**. تصحیح عباس محمد آل سباع. قم: انوارالهدی. چاپ اول.

۷. اصفهانی، ســـید ابوالحسن؛ امام خمینی، سید روح‌الله. ۱۴۲۲ق. **وسیلةالنجاة (مع حواشی الامام الخمینی)**. قم: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول.

۸. امام خمینی، ســـید روح‌الله. ۱۴۲۹ق. **البیع**. تقریر محمد حسن قدیری. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول.

۹. ـــــــــــــــ بی‌تا. **تحریر الوسیلة**. قم: مؤسسهٔ مطبوعات دارالعلم. چاپ اول.

۱۰. انصاری، الشیخ مرتضی. ۱۴۱۵ق.الف. **القضاء و الشهادات**. قم: کنگرهٔ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری. چاپ اول.

۱۱. ـــــــــــــــ ۱۴۱۵ق.ب. **المکاســـب**. قم: کنگرهٔ بزرگداشـــت شیخ اعظم انصاری. چاپ اول.

۱۲. بجنوردی، حسن. ۱۴۱۹ق. **القواعد الفقهیة**. قم: نشر الهادی. چاپ اول.

۱۳. بحرالعلوم، محمدبن محمد تقی. ۱۴۰۳. **بلغة الفقیه**. تهران: منشورات مکتبة الصادق. چاپ چهارم.

۱۴. حائری، السید کاظم. ۱۴۰۸ق. **مباحث الأصول**. قم:مکتب الإعلام الاسلامی. چاپ اول.

۱۵. ـــــــــــــــ. ۱۴۱۵. **القضاء فی الفقه الاســـلامی**. قم: مجمع اندیشهٔ اسلامی. چاپ اول.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

۱۶. حکیم، السید محسن. ۱۳۷۴ش. **مستمسک العروة الوثقی**. قم: دارالتفسیر. چاپ اول.
۱۷. حکیم، سید محمد تقی. ۱۴۱۸ق. **اصول الفقه المقارن**. قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع). چاپ دوم.
۱۸. حلی، فخرالمحققین. ۱۳۸۷ش. **ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد**. قم: اسماعیلیان. چاپ اول.
۱۹. حلی، جعفر بن حسن. ۱۴۱۲ق. **نکت النهایة**. **قم:** دفتر انتشارات اسلامی. چاپ اول.
۲۰. خراسانی، ملا محمد کاظم. ۱۴۰۶ق. **حاشیة المکاسب**. تصحیح مهدی شمس‌الدین. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول.
۲۱. خوانساری، سید احمد. ۱۴۰۵ق. **جامع المدارک فی شرح مختصر النافع**. قم: مؤسسه اسماعیلیان. چاپ دوم.
۲۲. خویی، سید ابوالقاسم. ۱۳۶۴. **المستند فی شرح العروة الوثقی الاجارة**. تقریر مرتضی بروجردی. قم: لطفی.
۲۳. ـــــــــــــ ۱۴۱۲ق. **مصباح الفقاهة (المکاسب)**. تقریر محمدعلی توحیدی. بیروت: دار الهادی. چاپ اول.
۲۴. ـــــــــــــ ۱۴۱۷ق. **الهدایة فی اصول الفقه**. تقریر حسن صافی. قم: مؤسسهٔ صاحب الامر. چاپ اول.
۲۵. ـــــــــــــ ۱۴۱۸ق. **موسوعه الامام الخویی**. قم: مؤسسة احیاء آثار الامام الخویی. چاپ اول.
۲۶. ـــــــــــــ ۱۴۱۹ق. **دراساتٌ فی علم الاصول**. تقریر علی هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی. چاپ اول.
۲۷. سبحانی جعفر. ۱۴۲۴ق. **الزکاة فی الشریعة الغراء**. قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام). چاپ اول.
۲۸. سبزواری، ملاعبدالاعلی. ۱۴۱۳ق. **مهذب الأحکام**. **قم:** مؤسسة المنار.
۲۹. شبیری زنجانی، سید موسی. ۱۴۱۹ق. **النکاح**. قم: مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز.
۳۰. صدوق، محمدبن علی بن بابویه. ۱۴۱۳ق. **من لا یحضره الفقیه**. قم: مؤسسة النشر الاسلامی. چاپ دوم.
۳۱. طباطبایی یزدی، سید کاظم. ۱۴۰۹ق. **العروة الوثقی**. بیروت: مؤسسة الاعلمی. چاپ دوم.
۳۲. ـــــــــــــ ۱۴۱۰ ق. **حاشیة المکاسب لالیزدی**. قم: مؤسسه اسماعیلیان. چاپ اول.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]

۳۳. طباطبایی المجاهد، سـید محمد. ۱۴۹۶ق. **مفاتیح الاصول**. قم: مؤسسـه آل البیت. چاپ اول.
۳۴. طوسی محمدبن الحسن. ۱۴۰۷ق. **تهذیب الاحکام**. تصحیح حسن موسوی خرسان. تهران: دارالکتب الاسلامیة. چاپ چهارم.
۳۵. عاملی، شیخ حر. ۱۴۰۹ق. **وسائل الشیعة**. قم: مؤسسه آل البیت (ع). چاپ اول.
۳۶. عاملی، شیخ شمس‌الدین محمد (شهید اول). بی‌تا. **القواعد و الفوائد**. قم: کتابفروشی مفید. چاپ اول.
۳۷. عراقی، آقا ضیاءالدین. ۱۴۱۴ق. **شرح تبصرة المتعلمین**. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ اول.
۳۸. علیدوست، ابوالقاسم. ۱۳۸۸ش. **فقه و مصلحت**. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی. چاپ اول.
۳۹. کلینی، محمدبـن یعقوب. ۱۴۰۷ق. **الکافی**. تصحیح علی اکبـر غفاری. تهران: دار الکتب الاسلامیة. چاپ چهارم.
۴۰. نائینی، میرزا محمد حسـین. ۱۳۷۳ق. **منیة الطالب فی حاشـیة المکاسب**. تقریر موسی خوانساری. تهران: المکتبة المحمدیة. چاپ اول.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-10-07]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1399.6.1.5.9]